

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و برزنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حمید محوی
۲۹ جولای ۲۰۱۶

ناتوی فرهنگی و رژیم اسلامی در ایران جبهه متحد سرمایه و ثروت علیه فقر در باب اپوزیسیون های ایرانی پنتاگونی (رنگین کمان) رنگین کمان یا القاعده ایرانی در لباس دموکراتیک لائیک بخش ۵/۷



رنگین کمان ناقض حقوق بشر به بهانه آزادی بیان

در باب سنت دموکراتیک در سایت جامعه رنگین کمان : به یاد می آورم کامنتی را که سایت رنگین کمان به مدیریت آقای فرهنگ قاسمی از من پذیرفتند و منتشر نکردند، چونکه نظریات ایشان را بی اعتبار دانسته بودم. آنانی که وقت بیشتری دارند می توانند کامنت رفوزه شده را در اینجا بخوانند : [کامنت رفوزه شده در محفل " رنگین کمان "](#) و البته این نمونه تنها مورد رفوزه شده نبود، پیش از آن نیز با مراجعه به تحلیل های گسترده میشل شوسودوسکی (سپتمبر ۲۰۱۰) نشان داده بودم که نظریات آقای فرهنگ قاسمی درباره مسائل هسته ای ایران، در بهترین حالت، کاملاً اشتباه و در بدترین حالت آگاهانه منطبق است بر تبلیغات رسانه های آتلانتیست. که ایشان و جامعه رنگین کمانشان از مجاهدین خلق دفاع کنند یا نه، این سازمان تروریستی مزدور پنتاگون را در رنگین کمانشان پذیرفته باشند یانه چیزی را در توطئه هسته ای علیه ایران تغییر نمی دهد، حال باید ببینیم که ما با این توطئه تجاوزکارانه همراه هستیم و یا می خواهیم آن را افشاء کنیم؟ البته چنین رویکرد جانب دارانه ای از سیاستهای تجاوزکارانه امپریالیسم جهانی در سایت جامعه رنگین کمان دائمی ست. اینگونه جانبداری های اکید از توطئه های امپریالیستی را می توانیم در مقالاتی که از دوران جنگ لیبیا و سوریه منتشر می کردند با دقت و روشنی بیشتری ببینیم.

در واقع از تاریخ وقوع آنچه به نام " بهار عرب " می شناسیم، هویت سیاسی اصلی این رنگین کمانهای ایرانی پنتاگونی که تا کنون پشت پرده استتار موضع گیری انتقادی علیه جمهوری اسلامی پنهان شده بود بیش از پیش از پرده بیرون افتاد و نقاب از چهره شان برداشته شد به همین علت علی رغم استقبال مدیر این سایت از کارهایم، که در پی آن تعدادی از نوشته ها و ترجمه های من در آغاز راه اندازی این سایت منتشر شد، ولی خیلی زود از انتشار کارهایم در این سایت امتناع کردم. البته داستان من (داوطلب غیر حرفه ئی و از هفت دولت آزاد) و سایتهای ایرانی، رمان حجیمی از آب در خواهد آمد ... از خیلی سایتها بیرون آمدم و از خیلی سایتها حذف شدم، مثل باشگاه ستراتیژیستهای جوان یا پیک نت. این توضیحات را ضروری دانستم زیرا ممکن است خوانندگان تصور کنند که من کار حرفه ئی می کنم. در صورتی که چنین نیست، یا بهتر است بگویم شانس کار حرفه ئی را نداشته ام، به جز یکی دو مورد مختصر از فارسی به فرانسه.

ولی اخیراً روز ۹ جولای ۲۰۱۶ مقاله یا کامنتی کشف کردم، سراپا ناسزا به حمید محوی (یعنی به من) زیر عنوان "پای چلاق و و دوندگی دست بریده و چمدان" به قلم [Guest User](#) برای نخستین بار بود که بر حسب اتفاق این قطعه را کشف کردم، یعنی تقریباً دو سال پس از انتشار آن. به یاد کامنتهای رفوزه شده خودم در این سایت افتادم، و نتیجه گرفتم که در این سایت رنگین کمان حتماً باید سیاست یا انتخاب انتشاراتی خاصی وجود داشته باشد! بی هیچ مانعی و با همان " دقت نظر" قدیمی در حذف نظریات "نامعقول"، اینبار کامنتی را که حتماً از دیدگاه مدیر و گردانندگان سایت خیلی پر محتوا و معقول و قابل قبول به نظر می رسیده منتشر کرده اند، یعنی نوشته ای را منتشر کرده اند که چیزی نیست به جز سراپا فحاشی به شخص من و تعریف و تمجید از سایت رنگین کمان به خاطر سیاست دموکراتیکش که در واقع عملاً با توجه به انتشار چنین متن ناسزاگویانه ای، تناقض آمیز به نظر می رسد. به سخن دیگر سایت رنگین کمان به مدیریت آقای فرهنگ قاسمی، و با چهره های درخشان حقوق بشری مثل عبدالکریم لاهیجی و استادان برجسته ای مثل جلال ایجادی، و متفکر برجسته رضا پرچی زاده و مأمور سازمان سیا جواد لاجوردی، و خلاصه بخش کوچکی از اعضای ارکستر سمفونیک ستون پنجم امپریالیسم امریکا... یا ناتوی فرهنگی.



از راست به چپ: فرهنگ قاسمی، رضا پرچی زاده، جواد ایجادی، جواد لاجوردی، عبدالکریم لاهیجی

نوشته یا نقدی را که مخالف نظریات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایشان باشد نمی پذیرند، ولی پذیرای ناسزا گوئی به شهروندان می شوند، به شرط این که ایشان و یاران ایشان را دموکرات ارزیابی کرده باشند.

در تاریخ ایران و خاصه از دوران فروپاشی مملکت فارس، خیل خیانت کاران و مزدوران روس و انگلیس و سپس در دوران شاه امریکائی شناخته شده است. نمی توانیم بگوئیم چنین واقعیتی وجود نداشته است. چنین اضمحلالی امروز در ایران با توجه به تداوم رسوبات استعمار زدگی و حاکمیت ایدئولوژی اسلامی که معرفت شناسی آن در سطح شتربانان ۱۴۰۰ سال پیش نزد مردمان بیابان نشین کویرهای عربستان است، بعید به نظر می رسد که به این زودیاها از مملکت ما رخت بر بسته باشد و عیناً می بینیم که این مزدوران هنوز وجود دارند و چهره هایشان نیز شبیه آدمیزاد است.

این آلترناتیو سازی تقلبی (پنتاگونی) که به شکل بنیادی مضمحل و نقش مخربی در مسیر تحول احتمالی که جامعه ایران به آن نیازمند است بازی می کند و در عین حال شکافی مضاعفی در جامعه ما به وجود آورده است که بی شباهت به

آماده سازی جنگ سرّی داخلی نیست. در هر صورت شگردهای امپریالیستها برای تجاوز به کشورها و مردمانی که هدف گرفته اند در همه جا تقریباً یکسان است. جنگ داخلی، نتیجه گیری به دور از ذهن نیست، فقط کافی ست به گروه تروریستی مجاهدین خلق (ضد) ایران ببیندیشیم که از سوی شتر سواران عرب و یا واشنگتن و پاریس پشتیبانی می شوند، و یا گروه های اوباش استقلال طلب که همگی در همین رنگین کمان شرکت دارند.

عوامفریبی و اختناق از هر دو سوی پوزیسیون و اپوزیسیون خیانتکار و وابسته به امپریالیسم جهانی وقتی روی حیات اجتماعی سنگینی کند ممکن است به واکنش های پیشینی ناپذیری از سوی توده های محروم و گول خورده بینجامد. در هر صورت در رابطه با اپوزیسیون های پنتاگونی یا جامعه رنگین کمان ما همچنان با یک تجاوز و توطئه امپریالیستی سرو کار داریم. و چنین امری بی پاسخ نمی ماند، خود این نوشته شاهدهی ست عینی بر همین مدعا. چنین موضوعی نیز تنها زائیده تخلیات و "هرمنوتیک شخصی" من نبوده، بلکه در همان کوران توطئه سبز در گفت و گو با برخی از این افرادی که به همین رنگین کمانها تعلق داشتند، از خودشان شنیده ام و سرانجام اعتراف کرده اند که امپریالیستها را به جمهوری اسلامی ترجیح می دهند.

می بینیم که جامعه رنگین کمان با چنین رویکردی در انتخاب و تشکیل آلترناتیو از آغاز از جایگاه فاعل شناسنده، فعال و مبارز اجتماعی یعنی جریانی که می بایستی شناخت علمی را جایگزین شبه علم و توطئه های گوناگونی کند که علیه بشریت رواج دارد، استعفاء می دهد. به سخن دیگر مخالفانی که در واقع با هیچ گوشه ای از جهان قدیم مخالفتی ندارند. و باز هم به سخن دیگر، هیچ تفاوت ماهوی بین این اپوزیسیون وابسته به امپریالیسم و مسلمانی که از یک آیت الله تقلید می کند وجود ندارد زیرا هر دو مسئولیت و سرنوشت تمام آرزوها را به دست غیر سپرده اند و تبدیل شده اند به عروسک خیمه شب بازی که نه می تواند به خودی خود بیندیشد، و نه حرف بزند و نه حرکت کند. در نتیجه عوامل و عناصر اختناق و از خودبیگانه ساز از هر دو سو آشکارا در کارند.

با آگاهی به این امر که نخستین قربانیان چنین وضعیتی خود همین افرادی هستند که خودشان را به بهای نازلی می فروشند و به مزدور امپریالیستها تبدیل می شوند، با چنین کاری در واقع خودشان را از آدم بودن محروم می کنند. با این حساب بین جامعه رنگین کمان و انجمن دژخیمان راه زیادی باقی نمی ماند. وضع به گونه ای ست که برخی از ساواکی های دوران پهلوی نیز "ابو عطا" می خوانند، مثل بهروز ثابتی، گرچه افشاگرهای او در مورد غلامحسین ساعدی دست کم برای من که سالهاست سعی می کنم برخی آثار ادبی معاصر ایرانی خاصه در جبهه اپوزیسیون را که به غلط به مثابه اثر هنری شهرت یافته افشاء کنم، بسیار مفید بود. برتولت برشت نیز در نوشته هایش به احتمال ندامت نزد دژخیمان اشاراتی دارد و چنین احتمالی را مشروط به شرایط خاصی می داند. ولی دژخیمان و به همین گونه اپوزیسیون های رنگین کمانی پنتاگونی وقتی از حرفه خود دست می کشند که ببینند اربابشان از قدرت ساقط شده و حقوق مکفی آنان نیز به مخاطره افتاده است. یعنی حادثه ای که برای رژیم پهلوی روی داد و برخی افشاگرها از جبهه سرنگون شده ممکن شد و حادثه ای که ممکن است در تحولات معاصر و چند قطبی شدن جهان برای امپریالیستها روی دهد. بی گمان چنین وضعیتی حتماً باید به نتیجه تنش آمیزی بین توده ها بینجامد.

تأکید روی خصلت دیکتاتوری و اختناق بزرگ کرده پشت دعاوی "دموکراتیک و لائیک" در جبهه به اصطلاح آلترناتیو است ولی هنوز با تکیه به قدرت عاریتی سر پا ایستاده اند، یعنی همان قدرت عاریتی که نزد آنان موجب از خودبیگانگی مضاعفی می گردد و در نتیجه عبورشان به مرحله آگاهی نسبت به بقیه کمی مشکلتر خواهد بود. ولی در وضعیت قدرت واقعی نه فقط به دلیل وابستگی به امپریالیسم و از خودبیگانگی مضاعف و بیمارناک بلکه به دلیل خصلت طبقاتی و نابارورشان، دارای این قابلیت پتانسیل هستند که روی استبداد پهلوی و حکومت دیکتاتوری اسلامی

را سفید کنند. من از سالها پیش از هر فرصتی استفاده کرده ام تا به پیشگامان ایران در مورد اولویت مبارزه علیه این اپوزیسیون های پنتاگونی در مصاف با بحران تمدنی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی در کشورمان هشدار بدهم و اگر موضعگیری ام نسبت به گذشته در رابطه با رژیم اسلامی تغییر کرده، روی ضرورت مبارزه و افشای این اوباشها همچنان ثابت قدم باقی مانده ام و چنان که از هم اکنون می توانیم مشاهده کنیم، و ببینیم که عملاً انتشار حتی یک کتاب خارج از تصمیم قدرتهای امپریالیستی ممکن نیست (دست کم، تجربه عینی در مورد ترجمه فارسی کتاب " رساله خداناباوری " در فرانسه این واقعیت را تأیید می کند و این کتاب تنها گواه عینی مبنی بر حضور اختناق در غرب نیست. البته چنین ممنوعیت و محدودیتی بر اساس قانون نانوشته ای عمل می کند). در حالی که تبلیغ برای دموکراسی و حقوق بشر در اروپای پیشرفته و مدرن و سرشار از دموکراسی و آزادی گوشها را کر می کند.

برای آنانی که بیشتر کنجکاو هستند و وقت بیشتری برای مطالعه مطالب "ارزشمند" سایت جامعه رنگین کمان را دارند، در اینجا لینک متن استهزاء آمیز مورد نظر را در زیر قید می کنم.

<http://rangin-kaman.net/1393/06/26/14673/>

در واقع من نویسنده این قطعه را نمی شناسم، در هر صورت در صفحه سایت نام نویسنده متن را نیافتم که معرف نویسنده باشد ولی ظاهراً او من را می شناسد و نمی دانم چرا این همه بی مهری نسبت به من را سزاوار دانسته است، در هر صورت داستانی که در خطوط آخر از صحبت بین من و استاد نقل می کند واقعیت ندارد و اختراع شخصی خود نویسنده است. برای بقیه مطالب نیازی به توضیح بیشتر نمی بینم. در هر صورت نه من و نه هیچ کس دیگری نمی تواند مانع فانتسمهای دیگران شود. ولی رنگین کمان بی هیچ مانعی این قطعه را منتشر کرده است... در حالی که بین آزادی بیان و آزادی نقد و فحاشی و مسخرگی توهین آمیز تفاوتی هست. در مورد تحلیل روانشناسانه نویسنده نیز حرفی برای گفتن ندارم... اگر در این زمینه مشکلی داشته باشم احتمالاً به روانشناس و روانکاو و روانپزشک مراجعه خواهم کرد، البته نه روانپزشکهای مثل غلامحسین ساعدی (...). گرچه مبارزه طبقاتی را یکی از بهترین روان درمانیها می دانم، خصوصاً به این علت که به پول احتیاج ندارد. ولی من امثال رنگین کمانها را می شناسم، چیزی نیستند به جز همان رنگهای "انقلاب رنگی" پنتاگونی، در نتیجه حرفی نیز برای گفتن ندارند به جز تکرار حرفهای رسانه های امپریالیستی (بخوانید دروغ رسانه های ناتو). و اگر چنین مطالبی را منتشر می کنند، حتماً شأن خاصی برای آن قائل بوده اند. به طوری که در مانیفست سایت رنگین کمان می بینیم: "سایت رنگین کمان، بنیاد آزادی اندیشه و بیان، بنیادی است مستقل که در راستای یک قرن جنبش آزادی خواهی و عدالت طلبی مردم ایران گام بر می دارد. بنیانگذاران بنیاد، آزادی، دموکراسی و لائیسیتیه را ستون های سه گانه استقلال و رشد جامعه ایرانی می دانند"

یعنی مثنی دروغ، خصوصاً در کشوری مثل فرانسه ابعاد این دروغ نه صد در صد بلکه هزار درصد به نظر می رسد. هر خواننده بی طرفی می تواند بر احوالی تشخیص دهد که این متن منتشر شده در سایت رنگین کمان نقد است یا فحاشی به یک فرد خاص (در اینجا حمید محوی)، گوئی یک نفر حقیقت و نقد بارزی نوشته و رنگین کمان نیز در مقام شهروند مسوول و دموکرات و به مثابه چشم انداز آینده ای بهتر، مدافع حقوق بشر و آزادی بیان، وظیفه شهروندی خود دانسته که نقش میانجی را بین نقد و یا کامنت بارز و جامعه فرهنگی به عهده بگیرد که همگان از اسکیزوفرنی حمید محوی کسب اطلاع کنند، توشه ای برای دنیا و آخرت جمعی و پلورالیسم (عجیب الخلقه). چه کشف بزرگی؟ حالا باید ببینیم که این "بنیانگذاران بنیاد آزادی، دموکراسی و لائیسیتیه..." با فرد اسکیزوفرن و بیمار روانی چه رفتاری دارند؟ سطح شناختی که از انسان و جهان باطنی او دارند در چه حدی واقع شده؟ از چه روشهایی استفاده می کنند... مطمئناً وقتی غلامحسین ساعدی را به جای " روانپزشک برجسته " معرفی می کنند، کاملاً روشن است که به چه چوبی خودشان را

گرم می کنند. در جهان قدیم، کلیسائی ها اسکیزوفرن ها را به بهانه جن زدگی و یا ابلیس زدگی یا جادوگری در هیزم به آتش می کشیدند. رنگین کمان دموکراتیک لائیک گویا فعلاً به تمسخر گرفتن فرد اسکیزوفرن و افشای رسمی و عمومی بیمار و بیماریهایش رأی داده است.

رنگین کمان به مدیریت آقای فرهنگ قاسمی اگر به دموکراسی و آزادی دلبستگی دارند، مطمئناً نمی توانند چنین امر بشر دوستانه و پیشگامی را با انتشار پرت و پلاهای فردی که شهادت معرفی خودش را هم ندارد، و با نشر فحاشی به شهروندان به انجام رساند. ولی اشتباه رنگین کمان ها اینجاست که در این تلاش برای نمایش خودشان به مثابه طرفدار دموکراسی، به دلیل شاخص های خودشان برای حقوق بشر، به خطا رفته اند و سقوط کرده اند. چون که اجازه داده اند تا مطالب بی ارزش و انباشته از توهین به شهروند دیگری در رسانه هایشان منتشر شود. اگر حمید محوی (به ناحق) بی اعتبار شود، مشکل رنگین کمان برای تحقق آزادی بیان، دموکراسی، مشکل بیکاری و فقر و جنگ و شلاق زدن کارگران ایرانی حل می شود؟ حمید محوی، اسکیزوفرن افشاء شد! به چه درد رنگین کمان می خورد؟ حمید محوی چه کاره هست؟ چه کار کرده، چه غلطی کرده که سزاوار این همه ناسزا بوده؟ پس حمید محوی حتماً باید کاری کرده باشد که رنگین کمان را به انتشار چنین مطالبی تشویق کرده تا رنگین کمانشان را با آن رنگین تر کنند. حالا باید بررسی شود که حمید محوی، این اسکیزوفرن چه غلطی کرده، بی گمان از این بخش حتماً صرف نظر خواهند کرد، زیرا برای چنین کاری نیازی نمی بینند، همین گزارشات ناسزاگویانه و تمسخر آمیز به جای نقد جدی برای جامعه رنگین کمان کافی خواهد بود و در شأن چنین رنگین کمانی نیست... ولی من اطمینان دارم که همه ایرانیها به شکلی که رنگین کمان ها تصور کرده اند گیج و منگ نیستند.

سایت جامعه رنگین کمان، به شکلی که خودشان را با این نام معرفی می کنند، در کوران جنبش سبز به مدیریت فرهنگ قاسمی راه اندازی شد. و جنبش سبز نیز یعنی یکی از رنگهای آن پدیده ای است که در ادبیات جغرافیای سیاسی به نام " انقلاب رنگی " می شناسیم. در اینجا نیازی به توضیح بیشتری درباره " انقلاب رنگی " نمی بینم چرا که جبهه آلترناتیو و تحلیلگران آزاد و مستقل به اندازه کافی درباره آن نوشته اند. و مطالب متعددی در این زمینه در سایتهای پیشگام فارسی زبان منتشر شده و در کتاب ژان میشل ورنوشه نیز درباره این موضوع در فرازهای کاملاً روشنی این پدیده را توضیح می دهد و نیازی به تکرار مطالب نمی بینم (متأسفانه ترجمه کتاب " ایران، تخریب ضروری " نوشته ورنوشه، هم اکنون به دلیل کپی رایت از دسترس خارج است). با این حساب گویا که اسکیزوفرنها تعدادشان خیلی زیادتر می شود.

و همین جنبش سبز نیز هست که باید دست کم از دیدگاه من به مثابه مسؤل تمام خسارات جانی و مالی برآمده از آن دانست، و **خاصه در مورد قتل ندا آقاسلطان باید در جایگاه متهم ردیف اول باز شناسی شود.** خصوصاً قتل ندا آقاسلطان به دست جنبش سبز و نه جمهوری اسلامی ایران، یعنی همان فرضیه ای که اپوزیسیون های رنگین کمانی حاضر به قبول آن نشدند، و این نظریه را با سکوتشان واپس زدند، و آن را حتا به مثابه یک فرضیه نیز نخواستند بپذیرند، و همین امر هست که اتهام جنبش سبز در این ترور تبلیغاتی را پر رنگتر می کند. یعنی موضوعی که دست کم و عملاً بی اعتباری نظریه " عدم خشونت " را ثابت می کند. تحلیلی که در ده بخش درباره قتل ندا آقا سلطان نوشته بودم، در گاهنامه هنر و مبارزه/جغرافیای سیاسی منتشر شده بود ولی بار عام نیافت، و امروز نیز گروه کار تعیین مصادیق مجرمانه این وبلاگ را با آن ۱۰ بخش درباره تحلیل " چه کسانی ندا آقا سلطان را کشتند؟ " توفیق کرده است. و یک بار دیگر می بینیم که چگونه اپوزیسیون اسلامی، دستگاه "دوران طلایی" دین اسلام در ایران که کارگران معدن طلا را شلاق می زند و اپوزیسیون پنتاگونی در رویکردها و کارکردهایشان با یکدیگر در هماهنگی به سر می برند. و

باز هم یک بار دیگر می بینیم که چگونه ارزش های پنتاگونی و اسلامی ذوب در نظام از خودبیگانه ساز می شوند و همچون هیولائی نامرئی و یگانه مصادیقشان را به جهانیان تحمیل می کنند.

درباره کتاب "شوالیه های ناتوی فرهنگی" نوشته پیام فضلی نژاد

در اینجا باید از کتابی که خیلی به تازگی کشف کرده ام یاد کنم که بسیاری از تحلیل هایم را روی موضوع ناتوی فرهنگی و میان فرهنگی ایران تأیید می کند، " شوالیه های ناتوی فرهنگی، یک نما از کودتای مخملی" نوشته پیام فضلی نژاد، گرچه ظاهراً نویسنده از جبهه رژیم پشتیبانی شده و از رژیم اسلامی نیز دفاع می کند. ولی خواندن این کتاب را حتماً پیشنهاد می کنم گرچه شخصاً ستراتیژی نگارش نویسنده را نمی پسندم، برای مثال وقتی که دست خواننده را می گیرد و به این سو و آن سو می برد و در مقام نویسنده برای خواننده تصمیم می گیرد و حتی واکنشهای او را تعیین می کند، در پیشگفتار صفحه ۱۵ می گوید: " اینجا برای خواننده، نقطه افسوس است و نبض او، با شرم از پوچی های فلسفه غرب، برای ارزش های اسلامی و ایرانی می زند"، در حالی که خواننده می تواند به شکل دیگری ببیندش. چرا باید از پوچی های فلسفه غرب یا شرق شرمسار باشیم؟ چون که پیش از همه مسأله برای ما در جایگاه خواننده آثار فلسفی درک نظریات است، می توانیم تاریخ فلسفه را مرور کنیم و ببینیم که چگونه نظریات و نظریه های در مقابل یک دیگر موضع گیری می کنند بی آن که شرمسار باشیم... چنین رویکردی در تحمیل شرم و یا تپیدن و تپاندن نبض برای ارزشهای اسلامی، در واقع به موضع ایدئولوژیک و خاصه ایدئولوژی مذهبی نویسنده و در عین حال به تاریخ گسترش سرزمینهای مفتوحه زیر سم اسبان راهزنان بیابان نشین جنوب خلیج فارس و فرهنگ و تفکر و معرفت شناسی تاریخی همین بیابان نشینان در ۱۴۰۰ سال پیش باز می گردد.

یکی از سرزمین هائی که در کام تازیان سقوط کرد ایران بود. گسترش دین اسلام همواره بر اساس زور و تهدید و نیروی نظامی و به بیان دیگر با فشار گروه های کوماندوئی و تروریسم تحقق یافته و ممکن شده است، و امروز نیز در بازگشت به دین ناب شتریان عرب چیزی در این خصوصیت آدمکش و تروریست آن تحول نیافته و به همین علت نمی خواهند به خواننده اجازه دهند که در مقابل اطلاعاتی که دریافت می کند واکنش شخصی خودش را داشته باشد. علاوه بر این فلسفه های غربی، پوچ یا هر چیز دیگری، از زمین تا آسمان با ناتوی فرهنگی فاصله دارد. این دو یکی نیستند. ولی چرا این همه بی مهری نسبت به فلسفه غرب و بی اعتبار دانستن "روشنفکر" که هر روشنفکری حتماً غرب زده و مثل رامین جهانبگلو خائن و عامل ناتوی فرهنگی معرفی می شود؟

در هر صورت می بینیم که اصطلاح روشنفکر در سر تا سر پیشگفتار نویسنده به شکل مترادف برای کودتاچی "مخملی" و "ماسون زده" به کار رفته است. بی گمان می توانیم علیه ناتوی فرهنگی مبارزه کنیم، زیرا این جریان تجاوزکارانه نه فرهنگ اروپائی ست و نه حتا فرهنگ آنگلو ساکسون، بلکه توطئه ای استعماری ست که برای گسترش تسلط ایالات متحده در جهان به کار بسته می شود و در نتیجه کاملاً انحرافی ست و حتا اگر از ذخایر فرهنگی غرب الهام بگیرد در اشکال معیوب و تحریف شده است. در نتیجه افرادی که با این جریان همراه می شوند نامشان روشنفکر نیست، و بیشتر شبیه دیوان سالارانی هستند که قابلیتها و فن آوریهایشان را در خدمت قدرتها و برای اهداف سیاسی و اجتماعی و امثال اینها قرار می دهند و احتمالاً حتا می توانند از دیدگاه طبقاتی و ایدئولوژیک با همین جریان انحرافی موافق باشند.

می توانیم افرادی را به جاسوسی، خیانت به میهن و یا همکاری با صهیونیسم متهم و چنان که واقعیت داشته باشد محکوم کنیم، ولی این که چنین اموری را در کل به جامعه روشنفکری نسبت دهیم و مدعی شویم که "جامعه"

روشنفکری ایران به اردوگاه جهانی صهیونیسم " وابسته است - گوئی روشنفکران جامعه و طبقه خاصی را تشکیل می دهند- با منطق عقلی توجیه پذیر نیست. پس چگونه می توانیم این خصومت آشکار و رایگان علیه روشنفکران را درک کنیم؟ چرا پیام فضلی نژاد در مبارزه و افشای ناتوی فرهنگی و توطئه انقلاب رنگی و به همین بهانه در عین حال، به صحرای کربلا می زند، و روی بی اعتبار کردن "جامعه روشنفکری ایران" این همه پافشاری می کند؟ آیا به این دلیل است که روشنفکر فوراً در مقابل گروه روحانیت قرار می گیرد، در حالی که در جمهوری اسلامی تنها روحانیت است که حق منبر دارد؟ و عرصه علوم انسانی کاملاً در اختیار این گروه یا طبقه قرار گرفته تا شبه علم خودشان را در تمام مؤسسات و ساختارهای کشور جایگزین علم کنند؟



آیا تزریق شبه علم اسلامی در ساختارهای کشور در حالی که ما برای رفع مشکلات اجتماعی به شناخت واقعی نیازمند هستیم، آیا چنین رویکردی در راستا و هماهنگ با ناتوی فرهنگی نیست؟ آیا تزریق شبه علم به تمام مؤسسات و ساختارهای اجتماعی ایران در راستای توطئه هسته‌ئی علیه ایران واقع نشده که هدفش تخریب نیروهای مولد و استقلال و پیشرفت ایران بود؟ و به این علت که ناتوی فرهنگی نیز نوعی شبه فرهنگ، شبه شناخت و شبه جنبش اجتماعی است، و هر دو شبه علم مذهبی و شبه انقلاب ناتویی به قدرت و خلاف ظاهر، و دعای "در دین اجبار وجود ندارد" و یا "در جنگ فتنگ وجود ندارد"، یعنی "جنگ نرم" و "منع خشونت" مشخصاً و دقیقاً به اعمال خشونت و راهکارهای تروریستی و سخت افزار و جنگ افزار حتا هسته‌ئی - در جبهه ناتو- تکیه دارد.

چرا روشنفکر باید در رژیم جمهوری اسلامی این همه مورد تحقیر قرار بگیرد؟ علت این است که به طور کلی ادیان یکتاپرست، ادیان ابراهیمی، یهودی، مسیحی و مسلمان، این سه تفنگدار هر سه دشمن قسم یاد کرده فلسفه، علم و اندیشه هستند. در واقع دشمن زندگی اند و با موکول کردن زندگی به جهان بالا، در نفی زندگی واقعی می کوشند به همین علت برای نظام سرمایه داری و طبقاتی کاربرد دارند. نمونه های فجیع این خصومت دیرینه و بنیادی در تاریخ بسیار متعدد است، ولی در اینجا نمی توانم متن حاضر را بیش از این سنگین کنم.

در خواندن کتابی که توصیه کردم نکته دیگری که بهتر است بدانیم، این است که نویسنده، پیام فضلی نژاد به دلیل موضع گیری ایدئولوژیک و مذهبی از وجوه واقعاً مخرب ناتوی فرهنگی حرف نمی زند بلکه نگرانی اش از آغاز در کفه ترازوی قدرت حاکم و ارزش های اسلامی سنگینی می کند. تمایلات لیبرالیستی نزد ناتوچی ها را افشاء می کند ولی به گونه ای جلوه می دهد که گوئی جمهوری اسلامی ایران لیبرال نیست، با سرمایه داری در روزگار ما رابطه ای ندارد، معادن طبیعی که به شکل رایگان در فضای طبیعت ایران همچون میراثی طبیعی به همه ایران و ایرانی در گذشته و حال و آینده تعلق دارد خصوصی سازی نشده، و حتی بهداشت که اگر کارمندان آن ظاهراً افراد مستقلی هستند ولی محصول جامعه ایران بوده اند، یک پزشک، یک متخصص در هر زمینه ای پیش از همه محصول همه جامعه است و جامعه بوده که او را برای پاسخگویی به نیاز خاصی تربیت کرده است. با این وجود در جمهوری اسلامی ایران و دستگاه دین اسلام بهداشت خصوصی را جایز دانسته است. آنهایی که در عمرشان با ناتوی فرهنگی روبه رو نشده اند می توانند ولایت فقیه را نگاه کنند و سوره بقره را بخوانند، یعنی وقتی که الله به زبان عربی چیز هائی می فرماید

که مفهومش این است که به گناهکاران بیشتر پول می دهد که بیشتر گناه کنند تا در آن دنیا بیشتر مجازاتشان کند. در واقع در رسانه ها می بینیم که پوزیسیون اسلامی سرمایه داری طبقاتی و اپوزیسیون پنتاگونی لیبرال و طبقاتی هر دو از ضعف ها و کاستی های یک دیگر استفاده می کنند تا حقانیت خودشان را ثابت کنند. یعنی فقط به این علت که انقلاب سبز به کلکسیون انقلابهای رنگی پنتاگون تعلق داشته و توطئه امپریالیستی بوده، باید نتیجه بگیریم که پس حتماً حق با علی بوده... البته چنین نتیجه گیری از واقعه اشتباه است. چه بسا که هر دو به پیکره یگانه ای تعلق داشته باشند که عملکردشان تداوم بخشیدن به نظم سرکوبگر و از خود بیگانه ساز است. با وجود این کتاب "شوالیه های ناتوی فرهنگی" خاصه برای افرادی مثل من می تواند جذبه های خاصی داشته باشد، زیرا در انزوای پاریس و در فضای اختناق آمیز و پولیسی و جاسوس بازیهائی که اپوزیسیون های پنتاگونی و گروه تروریستی مجاهدین خلق و سلطنت طلبان ایجاد کرده اند و در عین حال طبیعتاً از سوی پنتاگون و دولت فرانسه و احتمالاً پدرخواندگان تروریسم جهاد طلب بین المللی نیز پشتیبانی می شوند، و تقریباً هیچ فضای آزاد و سالمی برای فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی باقی نگذاشته اند. حتا دانشگاه ها از این بازی های سیاسی در امان نبوده است.

در سرزمینی که مریم رجوی نماینده سیاسی مردم ایران معرفی می شود و فرح پهلوی حامی فعالیتهای فرهنگی و هنری و گلی ترقی نیز رمان نویس و سینمای ایران هم در کن جایزه می گیرد، انتظار چندانی نمی توانیم برای امور اجتماعی و فرهنگی و میان فرهنگی خاصه در پیوند با ایرانیان مقیم این نوع کشورهای غربی داشته باشیم. ناتوی فرهنگی همواره یکی از موضوعات مرکزی برای گاهنامه هنر و مبارزه بوده و است، و اطلاعات گرانبهایی که پیام فضلی نژاد درباره شوالیه های ناتوی فرهنگی در اختیار ما می گذارد هرگز نمی توانستیم در فرانسه از سوی اپوزیسیون های دموکراتیک و لائیک به دست آوریم، زیرا این جامعه رنگین کمائی با چنین مقولاتی بیگانه است. و جای شگفتی و پرسشهای بسیار است که چگونه دولت فرانسه با وجود حملات متعدد تروریستی در پاریس و نیس که در مجموع به قربانی شدن صدها شهروند فرانسوی انجامید، هنوز از این گروه ها پشتیبانی می کند، خاصه از این جهت که سازمان مجاهدین خلق با تروریستهای فعال در سوریه همکاری داشته و با نمایندگان "اپوزیسیون سوریه" در پاریس نیز در تماس هستند و در تظاهرات ۲۸ جنوری ۲۰۱۶ با نمایندگان تروریستهای که در سوریه علیه دولت سوریه می جنگند و در فرانسه نیز مردم را به رگبار می بندند و یا با کامیون زیر می گیرند، با دعای خیر آنان راه پیمائی می کنند؟ (گرچه برنارد کازنو وزیر کشور فرانسه اعلام کرده است که راننده کامیون سفید که موجب مرگ بیش از ۸۰ نفر شده ... با تروریستهای داعش ارتباطی نداشته است ...) واقعاً نمی دانیم چنین واقعیاتی را چگونه باید درک کنیم؟ با آگاهی به این امر که القاعده، داعش، جبهه النصره، احرار الشام... همه این جهاد طلبان تروریسم اسلامی در عین حال در زمینه جغرافیای سیاسی "پیاده نظام" ناتو نیز نامیده و تشخیص داده شده اند.

آنچه در مورد ناتو باید یادآوری کنیم، این است که این سازمان نظامی اساساً برای جلوگیری از به قدرت رسیدن کمونیستهای اروپائی در اروپای غربی ایجاد شد، از این ویژگی تاریخی ناتو می توانیم نتیجه بگیریم که دست کم یکی از کارکردهای ناتو نسخه فرهنگی و اجتماعی، یا ناتوی فرهنگی نیز به همین خصوصیت ضد کمونیستی و ضد اجتماعی... ضد فرهنگی و ضد هنری و ضد بشری باز می گردد. به بیان دیگر می بینیم که یک بار دیگر ناتوی فرهنگی و دین در خصومتشان با خرد انسانی ضلع مشترکی پیدا می کنند. خاصه به این علت که به دروغ رسانه تکیه دارد، همان گونه که دین به حرفه قاچاق متافزیک اشتغال دارد و حقانیت خود را نیز به ضرب و شرط چاقو ثابت می کند. توده ها را فریب می دهند. در نتیجه ما در هر دو مورد با ضد فرهنگ سروکار داریم.

حمید محوی/گاهنامه هنر و مبارزه/پاریس/۲۶ جولای ۲۰۱